

قتل دختری که در جستجوی کار بود

اسرار ناپدید شدن دختری که در جستجوی کار بود، بعد از گذشت ۲۰ روز با دستگیری مردی آشنا فاش شد.

حدود ۲۰ روز قبل مردی به اداره پلیس تهران رفت و خبر از ناپدید شدن خواهر ۲۸ ساله اش داد.

وی به مأموران گفت: خواهرم مهشید مدتی بود که بیکار شده و در جستجوی کار بود. معمولاً هر روز برای انجام مصاحبه‌های کاری از خانه بیرون میرفت و عصر برمیگشت اما هنوز نتوانسته بود کار مناسبی پیدا کند تا اینکه آخرین بار مانند روزهای قبل برای یافتن کار از خانه بیرون رفت اما دیگر خبری از او نشد. هرچه به موبایلش زنگ زدیم پاسخی نداد و بعد از دقایقی تلفن همراهش خاموش شد و این نگرانی ما را بیشتر کرد. در این مدت همه جا را به دنبالش گشتیم و با همه دوستانش تماس گرفتیم اما هیچکس خبری از مهشید نداشت و بیسابقه بود که او بیخبر از ما جایی برود.

رد پای فامیل دور

با اظهارات این مرد، پرونده‌ای در این زمینه تشکیل شد و تیمی از مأموران اداره چهارم پلیس آگاهی تهران به دستور قاضی محمدتقی شعبانی، بازپرس دادسرای جنایی تهران تحقیقات برای یافتن سرنخی از دختر گمشده را آغاز کردند. مأموران در بررسی مکالمات تلفنی دختر گمشده دریافتند که وی آخرین بار با مردی آشنا که از اقوام دورش بوده، تماس گرفته و به نظر میرسید با او قرار ملاقات داشته است. او مردی حدوداً ۳۵ ساله بود که به دستور بازپرس جنایی تهران بازداشت شد اما مدعی بود که از سرنوشت مهشید بی‌اطلاع است.

وی گفت: مهشید مدتی قبل به من زنگ زد و گفت به دنبال کار می‌گردد و از من خواست اگر جایی سراغ دارم به او معرفی کنم تا مشغول به کار شود. به او گفتم که حتماً به دوستانم سفارش او را می‌کنم و آخرین بار هم به من زنگ زد تا بپرسد پیگیری‌هایم نتیجه داشته یا نه. قرار شد به او خبر بدهم و این آخرین تماس من و مهشید بود تا اینکه از خانواده اش شنیدم او به طرز اسرارآمیزی ناپدید شده است.

حل معما

اگرچه مرد جوان منکر هرگونه اطلاعاتی درباره سرنوشت مهشید دختر گمشده بود اما شواهد و مدارک نشان می‌داد که او حقیقت را کتمان می‌کند. به همین دلیل قرار بازداشت وی به‌عنوان مظنون صادر شد و مأموران به تحقیقات خود ادامه دادند تا اینکه مشخص شد مهشید، آخرین بار سوار بر خودروی مرد مظنون دیده شده است. همین کافی بود تا وی بار دیگر تحت بازجویی قرار بگیرد و او وقتی شواهد و مدارک را علیه خود دید لب به اعتراف گشود و معمای ناپدید شدن دختر جوان را فاش کرد.

وی گفت که دختر جوان قصد داشته به زندگی‌اش پایان بدهد و او هم وی را همراهی کرده و جانش را گرفته است. او مدعی شد که پس از قتل، جسد مهشید را درون گودالی در بیابان‌های اطراف تهران انداخته و از محل گریخته است.

با اعتراف مرد جوان، مشخص شد که حدود ۲۰ روز قبل، جسد سوخته دختری جوان که فاقد مدارک شناسایی بوده در گودالی در بیابان‌های اطراف تهران و در جایی که متهم نشانی‌اش را داده بود پیدا و به پزشکی قانونی انتقال یافته است. در این شرایط بود که خانواده مهشید در پزشکی قانونی حاضر شدند و جسد دخترشان را شناسایی کردند. به دنبال افشای راز این جنایت، متهم به قتل با دستور بازپرس شعبه هفتم دادسرای جنایی تهران در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی تهران قرار گرفت و تحقیقات از او ادامه دارد.

اعترافات عجیب

متهم به قتل دیروز برای انجام تحقیقات به دادسرای جنایی تهران منتقل شد و جزئیات قتل دختر جوان را شرح داد. او مدعی شد که مهشید دلباخته وی شده بود و همین باعث شد که جانش را از دست بدهد.

چه اتفاقی افتاد که تصمیم گرفتی جان مهشید را بگیری؟

من قصد کشتن او را نداشتم. آن روز مهشید می‌خواست به زندگی‌اش پایان بدهد و من هم به انتخابش احترام گذاشتم و کمکش کردم تا به خواسته‌اش برسد اما اشتباه کردم. درواقع بعد از اینکه به او کمک کردم به شدت پشیمان شدم.

چرا مهشید می‌خواست به زندگی‌اش پایان بدهد؟

چون او عاشق و دل‌باخته من شده بود و خب شرایط من هم طوری نبود که بتوانم با او بمانم. من متاهل بودم و می‌خواستم به ارتباطم با مهشید پایان بدهم اما او قبول نمی‌کرد. مهشید به شدت عاشق من شده بود و من وقتی گفتم که باید ارتباطمان تمام شود، تصمیم گرفت به زندگی‌اش پایان بدهد.

با مهشید چطور آشنا شدی؟

آشنایی ما برمی‌گردد به چندماه قبل. مهشید را دورادور می‌شناختم و از او خوشم می‌آمد. از بستگانم شنیده بودم که به دنبال کار است و با اینکه خودم کار درست و حسابی نداشتم با او تماس گرفتم و به او وعده دادم که برایش کار پیدا می‌کنم. به این بهانه چندبار با هم به کافی شاپ و رستوران رفتیم و در تماس تلفنی بودیم. به تدریج رابطه ما صمیمی‌تر و مهشید هم به من علاقه‌مند شد اما من فکرش را نمی‌کردم که کار به اینجا کشیده می‌شود. چون متاهل بودم دچار عذاب وجدان شدم و تصمیم گرفتم به رابطه‌ام با مهشید پایان بدهم اما او حاضر نبود از من جدا شود.

و به همین دلیل بود که جان‌ش را گرفتی؟

اشتباه کردم، خیلی پشیمانم.

برگردیم به روز حادثه، آن روز چه اتفاقی افتاد؟

به مهشید زنگ زدم و با او قرار گذاشتم. آن روز مهشید سوار ماشینم شد و حرکت کردم. در بین راه سر صحبت را با او باز کردم و خواستم تا مرا فراموش کند. به او گفتم که می‌خواهم به این رابطه پایان بدهم اما مهشید می‌گفت نمی‌تواند بدون من زندگی کند. ناگهان شالی را که روی سرش بود دور گردنش پیچاند و گفت اگر حاضر به ادامه این رابطه نیستم، به زندگی‌اش پایان می‌دهد. من هم که از رفتارهای او عصبانی شده بود به جای اینکه منصرفش کنم با او همراه شدم و شال را دور گردنش پیچاندم. وقتی به‌خودم آمدم که مهشید جان باخته بود و نفس نمی‌کشید.

بعد چه اتفاقی افتاد؟

به سمت حاشیه تهران رفتم و در محلی خلوت توقف کردم. از قسمت بار ماشینم، گونی برداشتم و جسد را داخل آن قرار دادم. بعد حرکت کردم

و در بین راه چشمم به یک گودال افتاد. توقف کردم و جسد را درون گودال انداختم.

اما جسد سوخته بود؟

کار من نیست. آن شب بعد از اینکه جسد را درون گودال انداختم تصمیم گرفتم به تهران برگردم اما در بین راه پشیمان شدم و برگشتم. می‌خواستم جسد را بردارم و مقابل خانه پدر مهشید رهاش کنم تا خانواده‌اش به دنبالش نگردند اما دیدم در همین زمان کوتاه، زباله‌گردها جسد را آتش زده‌اند.